





لما  
كانت هذه

النسخة الشريفة المسماة بهدية التلمذة  
الى مرجع الملة من احسن النسخ الكلا  
لأفها يسلك أهل البغي والغواية الى طريق الرشاد والهداية  
فما أفها وجمعها صاحب لنفس  
القدسيرة والاخلاق الزكية  
واحد الاعصاف اذرة الادوار ديباجة كتاب  
التحقيق والتدقيق لسان الوعاظ وترجمان الحفاظ  
العالم الرباني جناب الاقا ميرزا محمد رضا الهدا  
منع الله المسلمين بافادته وكتابه وطول بقائه صبط  
الحكيم العارفين لكامل صاحب المقامات والكرامات  
الحاج ملا محمد رضا صاحب تفسير دار النظم وغيره  
من المؤلفات طاب ثراه فلما رايت ان اشتهاها  
اقرب الى الصواب عدلت ان انتشارها  
يوجب عظيم الثواب سميت في طبعها مقدّمه  
على جميع امور بعد ان جهدت في ترجمتها محققا وليكون فايدها  
اعم واسئل الله تعالى ان يجعل ذلك لي ولجميع المسلمين مستغفرا  
خير امداد وان يعيد لي بقية الله التي اوتيت في الدنيا والآخرة  
العلماء اجمعين شيخ علي الحائري

الحائري زنجي  
١٣١٠



هذه  
هدية النملة  
الى مرجع الملة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطاهرين  
ولعنة الله على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين وبعد  
فهذه نبذة مما في الصدور تكون نفثة للصدور امتشلت فيها امر  
این جسد است آنچه در سینه است که چون رسیدن لطیفی است برای مصدور مثال کرم و پوشش آن  
من يجب على طاعته ووفقني الله لتابعته حين لا يحضر في كتاب  
انکسی را که واجب است بر من طاعت او و توفیق دارد مرا خداوند بر پیروی او در هر گاه که نیت نزد من می آید  
ويحضر في الاماكن لا يجاز دون الاطنا بسميتها هدية النملة الى مرجع  
و آنچه می آید در اجتماعات نه تفصیل نایمدم آزا هر یک شش کوشش برای مرجع  
الملة وهي مشتملة على مقاصد خمسة وكل مقصد مشتمل على فصول  
ملت و آن مشتمل است بر پنج مقصد و هر مقصدی مشتمل است بر پنج فصل  
خمس الا المقصد الخامس فاجعلت فيه الفصل لعل الله ووفقني  
که مقصد پنجم که قرار نهادم در آن فصلی را بایمدا که خداوند توفیق دهد مرا  
بفضله للوصول بالاصل المقصد الاول فيما يتعلق بالتوحيد فيه  
بفضل خویش برای وصل آن باصل مقصد اول در آنچه متعلق است بتوحید و در آن  
فصول خمسة الفصل الاول في معرفة الذات قالت الامامية  
پنج فصل است فصل اول در شناختن ذات و حقیقت است امامیه گفته اند

مصدور  
کسی را گویند که شکایت  
دارد از درد و سینه  
۱۲-

قالت الامامية



المعرفة اما بالاحاطة بعين الشئ كما هو وهي المستلزمة للعينية  
 که شناختن یا احاطه بر عین چیزیست که هو و آن سترم بر عینیت  
 او العلو والشاوی فی ممتنعة فی ذات الله تعالى لكل ممكن فتلك به  
 یا برتری یا مساوی بودن است و آن محالست در ذات حقیق در باب هر ممکنی پس این نسبت  
 تعالى ليست الا العجز قال عليه السلام ولم يجعل للخلق طريقا الى معرفتك  
 بخدای تعالی نیست مگر بعجز امام علیه السلام فرموده و قرار ندادی از برای خلق راهی بسوی معرفت خود  
 الا بالعجز عن معرفتك و اما بالاحاطة بما سواه وهو اول الدين وهي  
 مگر بعجز از معرفت و یا با احاطه بر ماسوی ذات حق و آن اول دین و  
 الواجب على المكلفين قال امير المؤمنين اول الدين معرفة الله تعالى  
 واجب بر همه مکلفین است امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اول دین معرفت خدای تعالی  
 واليه طرق كثيرة يؤل الى الاربع يسلك فيها بقدر العقل والنقل  
 و بسوی آن راههای بسیارست که تا آن چهار است که سبک در آن بقدّم عقل و نقل است  
 احدها الايات الالفاقيه المودعة في هياكل التوحيد والثانية المودعة  
 یکی از آنها آیات آفاقیه است که امانت نهاده شده در سبکهای توحید و دوم آنکه لایق نهادن  
 في النفوس البشرية الجامعة والثالثة معرفة الايات الكبريات  
 در نفوس بشریه که جامع است تمام مراتب عالم را سیم معرفت آن لایت کبری  
 والرابعة معرفة الذات بتعرف الذات في الاولى قال الله تعالى  
 و چهارم معرفت ذات حق است بشناسیدن خود در اول حق تعالی سفسه باید  
 سُبْرِيْمُ اَيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَالثَّانِيَةِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ وَالثَّالِثَةِ تَبَا عُرْفُ اللَّهِ  
 زود باشد که می نمایم ایشان لایت خود را در آفاق و دوم میفرماید و در نفوس ایشان سیم آنچه فرموده اند بر سبک شناختن  
 تعالى الرابعة وقال عليه السلام بك عرفتك و كمال تلك المعرفة توحيد  
 شد حقیق چهارم فرموده امام علیه السلام بتو شناختم تو را و کمال این معرفت یکانه دانستن



الذات بالاقرار بانه لا اله الا هو ولا واحد بالذات الا هو  
 ذات است اقرار باينكه نيت خدائي جزا و نيت يكانه بالذات جز او  
 لذك كل ما سواه زوج تركيبى و وحدته عين ذاته غير مدركة  
 زیرا که تمام ما سواى او جفت تركيبى اند و يكانى او عين ذات است و نيت درك شى  
 بالكنه و هي غير الوحدات المخلوقة و هي مستلزمة لتوحيد  
 بكنه و حقيقت و آن يكانى سواى يكى بود نهاى محسوس است و آن نوع مستند است بر يكانى  
 العبادة اذ العبادة اداء حق القيمومية للقائم بذاته فلا يعبد  
 در پرستش را زیرا که پرستش ادا نمودن حق قيمومت قائم بذات است پس معبودى نيت  
 الاذاته الاحدية فكل معبود دونه باطل و محمل مستقل كان  
 كمذات يكانه او پس هر معبودى سواى او باطل و محمل است خواه مستقل باشد  
 او شقيقا فى المعبودية من الذرة البيضاء الى الذرة الظلماء فالمعبد  
 يا شقيق و شريك در معبود بودن از خورشيد پر نور تا ذره بى نور پس معبود را  
 لكل ما سواه هو المعبود لمحمد صلى الله عليه و اله و معبود الائمة  
 جميع ما سواى همان است كه معبود پيغمبر صلى الله عليه و آله است و همان است كه معبود ائمه  
 عليهم السلام قل يا ايها الكافرون لا اعبد ما تعبدون و الى  
 عليهم السلام است تمام است بگو كه اى كافران پرستش نميكنم آنچه را كه شما پرستش ميكنيد  
 اخذ وقالت الشيخة الذات ذاتان ذات غيبية باطنية  
 اخبره و شيخه كويند ذات و ذات است يكى ذات غيبى باطنى  
 لا اسم لها ولا رسم لها ولا تتنى ولا توصف ولا تكلف على العباد  
 كه نياز است اسمى و رسمى و نه نام برده ميشود و نه وصف كرده ميشود و نه تكليفى است بنده را  
 بمعرفتها و توحيدها و عبادتها و قالوا ان المعرفة فرع ادراك  
 بهرنت و توصيه و پرستش آن و كويند كه معرفت فرع درك نمودن

وقالت الشيخة



المعبود والعبادة فرع ادراك المعبود فيجب ان يكون المعروف في صقع  
 معبودات وعبادت نیز فرع درک نمودن معبود پس واجبات که بوده باشد شناخته شد در مرتبه  
 العارف والعابد حتى يعبد بجسمه جسم المعبود وبنفسه نفس  
 شناسنده وعبادت کننده تا آنکه پرستش کند بجسم خود جسم معبود را و بنفس خود نفس  
 المعبود وبعقله عقل المعبود وبقواده قواد المعبود فهناك  
 معبودا وبعقل خود عقل معبودا وبقواد خود دل معبودا پس آنجا  
 ذات ظاهره معرفتها تسمى بمعرفة البيان وهي المتعلقة بها المعرفة  
 ذاتية ظاهر شده که معرفت آن نامیده میشود بمعرفت بیان و همان است که متعلق است بان معرفت  
 والعبادة وهي في مقام النبوة نبی وفي مقام الامامة اماما وفي مقام  
 وعبادت آن ذات در مقام پیغمبری پیغمبر است و در مقام امامت امام است و در مقام  
 الركن الرابع ركن رابع قالوا ان الخطاب في اياك نعبد واياك نستعين  
 رکن رابعی رکن رابع گفته اند که خطاب در ایاک نعبد و ایاک نستعين یعنی در  
 الى النبي والامام والركن الرابع صرح به الشيخ احمد بن حنبل المشهور بزين  
 بوی پیغمبر و امام و رکن رابع است نصیر کرمه بن مطالب شیخ احمد پسر صقر که مشهور بزين  
 الدين ابن داغر الاحسائي في رسالته الخطابية المطوعة في جوامعه  
 الدين پسر داغر احسائي است در رساله خطابه خود که مندرج است در کتاب جوامع  
 السيد كاظم الرشتي في شرح الخطبه والعبدا لا يثم في موارد زيارتها  
 سيد كاظم رشتي نیز در کتاب شرح خطبه اش و آنکه لقب خود را عبده يثم گفته در مواردی که کتاب  
 و كذا في رسالته الى سيد كاظم الرشتي وعباد ايتها مذكورة مع تعيين  
 و همچنین در نوشته اش بوی سيد كاظم رشتي و عبارتهای آنها مذکور است بالتعيين  
 محالها بالفاظها في الكتاب المسمى بالسيف المسلول على مدعي دين  
 محل آنها بلفظ خودشان در کتاب که اسم آن سيف المسلول یعنی شمشیر کشیده بر مبدعان دين



الرسول ولا يخفى على موحد كونهم مشركين في مقالتهم هذه وهي  
 رسول و پوشیده مبادا بر هیچ موحدی که اینها مشرکند در این گفتارشان و همین است  
 التي دعيتهم الى مصابجتهم لصور مشايخهم وجعلها في مجال سجودهم  
 واداشته ایشانرا بر همراه داشتن صورت بزرگان را و گذاردن آنها در محل سجودشان  
 وقد عرفوا واشتهروا بذلك مما لا يتم كنون من انكاره والله على ما  
 و تحقیق که معروف و مشهور شده اند باین مطلب بخوبی که متمکن نیستند از انکار آن و خداوند به  
 نقول وكيل الفصل الثاني في معرفة الصفات قالت الامامية  
 آنچه میگوئیم و کیر است فصل دوم در معرفت صفات است امامیه گویند  
 حق المعرفة في الصفات هي توحيد تعالى بالخروج عن حد التعطيل  
 که حق شناسی خدا در صفات یگانه دانستن خدا تعالی است به پیرون آمدن از هر طرف تعطیل  
 والتشبيه باثبات الصفة باسمها الماخوذ من التوقيف من غير  
 و تشبیه باثبات دانستن نام صفت را چنان که گرفته شده از رخصت شرع به آنکه  
 تشبيه ونفي التشبيه عنهما من غير تعطيل وبالياس من ادراك  
 تشبیه و نفی التشبیه عنهما من غیر تعطیل و بالیاس من ادراک  
 غير صفت مخلوق باشد ونفي نمودن تشبیه بمخلوق را از صفات الهیه به گونه ای که نفی تشبیه را بر تشبیه  
 كنهها في اما ذاتية و اما فعلية و اما بثبوتية و اما سلبية  
 که صفات حق بر ان صفات یا ذاتی اند یا فعلی و یا بثبوتی اند یا سلبی  
 و اما الذاتية اما حقيقية كالحيوة والقدم او ذاتية اضافية  
 و اما صفات ذاتی یا حقیقی اند مانند حیوة و قدم بودن یا ذاتی اضافی اند  
 كالعلم والقدرة او اضافية محضة كالاولية والاخرية وكلها  
 مانند علم و قدرت یا اضافی محضند مانند اول بودن و آخر بودن و به این  
 متحدة الوجود مختلفة المفاهيم وكلها واقعة على الذات البحت  
 صفات متحدند بحسب وجود و مختلفند بحسب مفهوم و همه آنها واقعند بر ذات یگانه حق

قالت الامامية



بالعينية باسقاط التفریق بین الذات والصفة والخروج عن معنی  
 نحو عینیت باقط کردن جدائی میان ذات و صفت و بیرون آمدن از معنی  
 الوصفیة العارضة فان صفات الله لا تشبه صفات المخلوقین  
 صفت عارضه زیرا که صفات خدائی نیستند مانند صفات مخلوقات  
 والاسماء الذالتر علیها ما اطلق علی المخلوقین فی اشتراك اللفظ  
 وناحیه اینکه دلالت میکنند بر صفات الهی هر گاه گفته شود در باره مخلوقات پس آن نحو اشتراک در لفظ است  
 دون المعنی اذا الاشتراك فی المعنی ولو كان عرضيًا يستلزم ما به امتیاز  
 نه در معنی زیرا که اشتراک در معنی هر چند عرضی بوده باشد لازم دارد چیزی را که سبب امتیاز آن  
 فیلزم التركيب فيلزم الامكان والقول بان ما به الاشتراك عین  
 پس لازم آید ترکیب پس لازم آید ممکن بودن واجب تعالی و قول اینکه ما به الاشتراک عین  
 ما به الامتیاز قول سفسطی فان ما به الامتیاز اخصر مما لیس به  
 ما به الامتیاز است قول سوفسطائی است زیرا که آنچه سبب امتیاز است اخصر از آنچه سبب  
 الاشتراك ونفی الاعم يستلزم نفی الاخصر فيلزم اجتماع النقيضین  
 شریک نبودن محضات و نفی عام لازم دارد نفی خاص را پس لازم آید جمع شدن دو شیء نفیض  
 فقد یجتمع الخالق والمخلوق فی الاسماء ولكن یفترقان فی المعنی فهذا  
 پس باشد که جمع آیند خالق و مخلوق در اسم بکن جدا آیند در معنی چنانچه ما گفتیم پس این است  
 معنی بدیونیه الصفة فافهم وقالت الشيخية تران الاسماء والصفات  
 معنی جدائی صفت خالق و مخلوق و شیخیه گویند که اسما و صفات برای  
 للذات الظاهرة النبوی والامام والركن الرابع وهي معرفتهم بالمعاني وقالوا  
 ذات ظاهر شده حق تعالی است که پیغمبر و امام و رکن رابع است دین است معرفت ایشان معنی گفته  
 ان الصفات كلها حادثه فالله عالم بالاشياء بعلم حادث وقادر  
 که صفات الهیه تمام حادث اند پس خدا تعالی عالم باشیاء بعلم تازه و قادر است

وقالت الشيخية



بقدره حادثه و هكذا وقالوا ان الصفات متحدة في المفهوم كما  
 وقدر است بقدرت تازه و همچنین سایر صفات و گفته اند که صفات متحدة در مفهوم  
 هي متحدة في المصداق وقالوا نسبة الخلق والرزق اليه تعالى  
 چنانکه متحدة در وجود خارجی و گفته اند نسبت دادن آفرینش و رزق دادن بسوی خداوند  
 کفر قال الخان الكرماني پس هر که بگوید ذات خدا خالق اشیاء  
 باجماع مسلمانان از ضرورت دین بیرون رفته و صریح بتمام  
 ذلك بن صقر في شرح العرشية والرسالة العلية و شرح الزيارة  
 این پسر صقر در شرح عرشیه اش و رساله علمیه اش و شرح زیاره اش  
 والسيد الرشدي في شرح الخطبة والعبد الاثم في الارشاد وغيره  
 و سيد رشدي در شرح خطبه و عبد اثم در ارشاد و غیر آن  
 و مخالفتم للضرورة لا يخفى على الموحدين الفصل الثالث  
 و مخالف بودن ایشان با ضرورتی که مخفی نیست بر اهل دین فصل سیم  
 في معرفة الاسماء قالت الامامية سماء الله كلها حادثه مخلوقة  
 در معرفت اسماء الله امامیه گویند که اسماء خداوند تعالی تماماً حادث و مخلوقند  
 توقيفية جعلها الله تعالى وسيلة بينه وبين عباده يدعونهم  
 و بر خست شرعند قرار داده خداوند تعالی آنها را وسیله میان خود و میان بندها که بخوانند  
 بها ومن عبدها اي الاسماء فقد كفر ومن عبدها و عبد  
 ادرا با آنها و کسیکه پرستش کند آنها یعنی بنما اسماء را پس تحقیق کافراست و کسیکه پرستش کند آنها را با پرستش  
 مستها معا فقد اشرك فعبد اثنين و عبد المسمى بايقاع الاسم  
 مسمی آنها با هم پس تحقیق که مشرک است و پرستش دو معبود نموده و کسیکه پرستش کند مسمی را بواقع و نه مسمی  
 عليه فذلك التوحيد وما اطلق منها على المخلوقين فاطلاقها  
 بران پس آن توحید است و هرگاه گفته شود چیزی از ان اسماء در باره مخلوق پس اطلاق آن

قالت الامامية



بالاشتراك في اللفظ دون المعنى فان اساس التوحيد ان لا يجوز  
 اشتراك در لفظ است نه در معنی زیرا که پایه توحيد آنست که روا نباشد  
 على الله ما يجوز عليك ولا تجري عليه من المعاني ما هو اجراه  
 بر خداوند آنچه روا باشد بر تو و جاری نباشد بر او در معنیها هر آنچه خود او جاری نموده  
 في خلقه فهي بالمعاني التي تطلق عليه تعالى لا توجد في المخلوقين  
 در مخلوق خود پس الصفات بمعنیها میگوید در باره حق تعالی یافت نمیشود در مخلوقات  
 وبمعانيها فهم لا تأتي ولا يليق به تعالى سواء كان المخلوق نبيا  
 و بمعنايها که در بندگان است نخواهد آمد و لا يليق به نسبت بجهت ايتعالی خواه المخلوق نبی باشد  
 او اماما او غيرها وليس له الا الاسماء الحسنى وهي صفة لموصوف  
 و بمعنايها غیر ایشان و نیست مرا و اکثر نامهای یک و آن نامها صفت اند برای موصوفین  
 وقالت الشيخية ان الذات لا اسم لها ولا رسم لها ويقولون  
 و شیخیه گفته اند که ذات حق را نه اسمی است و نه رسمی و قائل شده اند  
 في قوله تعالى والله الاسماء الحسنى يعني الربوبية الثانية في  
 در قول حق تعالی که فرموده مر خدا را است نامهای نیک یعنی پروردگاری مرتبه دوم که در  
 الذات الظاهرة قال سيدهم في شرح الخطبة ان الربوبية لها ستة  
 ذات ظهور کرده حق است سیدشان گفته در کتاب شرح خطبه بدرستی که ربوبیت را شش  
 مقامات احدها رتبة الذات البحت التي لا اسم لها ولا رسم  
 مقام است اول رتبه ذات خالص است که نه اسمی است و نه رسمی  
 والثانية رتبة الذات الظاهرة التي هي مظهر تلك الذات البحت والثالثة  
 و دوم رتبه ذات ظهور کرده اینکه آن مظهر آن ذات خالص است  
 رتبة الذات في مقام يعبر عنها بهو والرابعة رتبة يعبر عنها  
 مرتبه ذات است در مقامی که تعبیر کرده میشود بهو چهارم مرتبه که تعبیر میشود بهو

معاني الشيخية



باله والخامسة رتبة يعبر عنها يسائر الاسماء والسادسة هي  
 به الله <sup>بجسم</sup> مرتبه که تعبیر میشود از انتساب امرای الهی <sup>ششم</sup> آن  
 المرتبة الربوبية السارية في العبودية وخمسها شيخ وكثرها  
 مرتبه ربوبیتی که ساری است در مرتبه عبودیت و این مراتب شش گانه را شیخ پنج گفته <sup>و زیاده</sup>  
 الخان الكرماني بغير حساب قال في الارشاد من نيكویر  
 نموده آن را خان کرمانی بے حساب در ارشاد گفته

انخدائیکه سابق میپرستید باطل بوده بلکه میگویم اوح حق  
 بوده و عبادتش درست بوده و لکن امروز چون شعور شما زیاد  
 شد باید بدانید که آن خدا بنوده بلکه بنده بوده و اینک امروز  
 میگویم این خداست و بعد از این شعورها زیاد میشود میدانید  
 که این خدا نیست بلکه بنده ایست از بندگان خدا و خدا دیگریست <sup>انته</sup>  
 وقال الشيخ احمد في شرح الزياره في تفسير الدعاء انت الله عما  
 شیخ احمد گفته در کتاب شرح الزیاره اش در تفسیر دعاء که توئی خدا ای که نگاه داری  
 السموات یعنی احسن ابن علی و قالوا انت الله قوام الارضین یعنی  
 آسمانها یعنی حسن بن علی و گفته اند که توئی خدائی که قوام زمین و آسمان  
 الحسین بن علی و قالوا ان الصماثر لله في القرآن من الغيبة والخطا  
 حسین بن علی و گفته اند که ضمیرهای خدا که در قرآن است از ضمیر غایب و محطی  
 والتكلم راجعة الى النبي والركن الرابع في مرتبة المعاني وقال الشيخ  
 و متکلم راجعه بوی بنی و رکن رابع در مرتبه معانی و شیخ  
 احمد كما ان الله الاسماء الحسنی كذلك له الاسماء السوی لکن  
 احمد گفته پس چنانکه مراد اوست نامهای نیک پس چنانکه مراد است نامهای بد پس



امرنا بدعوته بالحسنى دون السوى وقال ان معنى قولك الله قادر  
 بما مرشده ايم بخواندن خداوند بناهاي نيك نه ناهاي بد و گفته كه معنى قول تو خداوند قادر است  
 عالم بصير الله الله لا اتحادها في المفاهيم اللغوية كاتحادها  
 دعاء اوست اين است كه خداوند خدا را بخواند و بگويد كه همه متحدند در مفاهيم لغوي مانند متحد بودنشان  
 في المصداق الوجودى وكل هذه المقالات مخالفة للضرورة من  
 در مصداق وجود خارجى و تمامي اين گفته ها مخالف اند با ضروري

الدين الفصل الرابع في معرفة الافعال قالت الامامية  
 دين فصل چهارم در معرفت افعال اماميه كوينه

افعال الله قائمة بذاته قيام صدور لا قيام حلول وهو تعالى فاعل  
 افعال خداوند قائم بذات او بمعنى صادر بودن آنها از ذات نه بمعنى حلول كردن ذات آنها  
 بالارادة والارادة حادثة ومعناها ايجادها الاشياء التي ارادها  
 باراده و اراده حادث است و معنای آن ايجاد نمودن خداوند است اشياء را كه اراده داشته

في التكوين وطلبها في التشريع والارادة مخلوقة لا بارادة سابقة  
 آنها در عالم كون و طلب نموده آنها را در عالم شرع و اراده مخلوقات نه باراده هاي سابق بر آن  
 فتسلسل وسائر الاشياء مخلوقة بالارادة يعنى بايجادها تعالى وليس  
 كه لازم آيد تسلسل سائر اشياء مخلوقه بواسطه اراده يعنى بايجاد خداي تعالى و نيت

معنى ارادته التضمير كما هي في المخلوقين وقالت الشيخية لا فعل  
 معنى اراده خداوند آنكه در خواطر گذرد چنانكه در مخلوقات و شيخيه گفته اند بپرستي  
 لله ولا انتسب الفعل اليه ولا يطلق على الذات اسم الخالق والفاعل  
 براي خداوند منسوب است فعل بدي او و گفته نميشود بر ذات حق نام خالق و فاعل  
 و امثالها لانها يجب ان يكون مقارنة للفعل والذات لا يقارن  
 و مانند آنها نيز كه ان نامها واجب است كه بوده باشد مقارن مرفعل و ذات مقارن نميشود

قالت الامامية

قالت الشيخية



شیئا واستدلوا بقوله عليه السلام ان الارادة لا تكون الا والمراد معها  
 باخیری و استدلال نموده اند بقول معصوم علیه السلام که فرمود اراده یافت نمیشود مگر آنکه مراد بان باشد  
 ولا يفهمون ان معية المراد مع الارادة هي حادثة لا مع المريد الذي  
 نمی فهمند اینکه با یکدیگر بودن مراد با اراده حادث است نه با اراده کننده بلکه

هو القدير تعالى واعلم ان صفات الله تعالى الفعلية كلها راجعة  
 او قدیم تعالی است و بدان که صفات خدای تعالی که صفات فعلیست تمامی راجعند  
 الى معنى الایجاد ولهم في تلك المسئلة خوافات متناقضة ولا  
 بوی معنی ایجاد و برای آنها در این مسئلة خوافات متناقض است که

يخفى على موحدين شركها **الفصل الخامس في العدل** قالت الامامية  
 مخفی نیست بر پیغمبر موحیدی شرک بودن آنها فصل پنجم در عدل لامیه کوبند  
 كونه عادلا من صفات الذات والعدل من صفات فعله ومعناه

قالت الامامية

عادلي بودن خدای از صفات ذات است و عدالت او از صفات فعل است و معنی آن  
 انه تعالى لا يظلم احدا بل لا يظلم شيئا فيثيب المصيب بوعده والامر  
 این است که خدای ظلم نمی کند هیچ کسی را بلکه ظلم نمی کند هیچ چیزی را پس ثواب میدهد به صواب کار را بوعده خود

في المعاصي اليه تعالى ان شاء عاقبه بعدله لا استحقاقه وانشاء  
 در گناهان بوی و تعالی است اگر مشتت شود اگر کرد عقاب میکند بعد از بقیه مستحق بودن عاقبت اگر مشتت  
 عفى عنه بفضل له الا ان يكون مشركا او بمنزلة وعد والاقرار

قرار گیرد و عفو می کند او را بفضل خود مگر آنکه مشرک باشد یا بمنزله آن و شمرده اند لامیه اقرار بعدل  
 به من اساس الدين واجمعوا على ذلك اجتماعا على النصوص عن الصادق  
 از اصول دین و اجماع کرده اند بر این از روی اجتماع بر نصوص حدیث حضرت صادق

قيل له ان اساس التوحيد والعدل تعلقي فيما شيئا لا يجوز  
 که عرض شده خدمت او که در پایه توحید و عدل تعلیق فیما شیئا لا يجوز



فقال عليه السلام التوحيد ان لا تجوز عليه ما يجوز عليك العدل  
 پس فرمود که توحيد است که تو رواندري برخه او ندانچه روا باشد بر تو و عدل  
 ان لا تنسب اليه ما لامك عليه وقالت الشيعية لاختصاصية  
 انك نبت ندي بوي او انچه را که نامت نموده تو را بر آن و شيعية گفته اند که خصوصيتي نيت  
 للعدل في حق معرفته من الاصول دون ساير الصفات ولذلك جعلوا  
 مرعلا در حق معرفت حقا از اصول بدون ساير صفات و از انچه قرار داده اند  
 اصول دينهم اربعه احدها معرفة الله والثانية معرفة النبي الثالثة  
 اصول دين خود چهار چيز که معرفت الله و حريم معرفت بنی ۴ و سیم  
 معرفة الامام والرابعة معرفة الركن وعليه بنى الارشاد الخان  
 معرفت امام و چهارم معرفت ركن و بر اين بنا نهاده ارشاد خان  
 و هدايت للصديان المقصد الثاني في النبوة وفيها فصول خمسة  
 و هدايت خود را بر ايجده كان مقصد دوم در نبوة و در آن پنج فصل است  
 الاول قالت الامامية الرسول من الله قسمان احدهما الملائكة  
 اول امامية كوني پيغمبر از جانب خداوند و دو قسم است يك فرشتگان  
 المرسله الى سُل بنى آدم والثاني رسل بنى آدم اليهم والى الجن  
 که فرستاده ميشود بوي پيغمبران بنی آدم و دوم پيغمبران از خود بنی آدم بوي ديگران و جنیان  
 و الى غيرهم و لم يقل ذوملة نبوة لغيرها الا ما ورد في ابي الحان الذي  
 و غير ايشان و قائل نشه انچه سچ متي بر پيغمبري غير ان و مكر انچه دارد شده در پيغمبريان که  
 هو بمنزلة آدم لبنيه وقالت الشيعية لكل نوع من الموجودات  
 آن بمنزله آدم است براي اولاد خود و شيعية گفته اند که براي هر نوعي از موجودات  
 نبي من نوعهم فللجماد نبي من الجمادات نوعا و للنبات هكذا وللحيوان  
 پيغمبري است از نوع خودش پس از براي جماد پيغمبري است از نوع جمادات و براي نباتات پيغمبري است و بر حيوان

وقالت الشيعية

وقالت الامامية

وقالت الشيعية



ایضا قالوا ان الصفات المقررة فی انبیاء بنی آدم مقررة لها من  
 نیز و گفته اند که آن صفاتی که مقرر شده در پیغمبران بنی آدم مقرر است برای آنها از  
 کونها طاهرة مطهرة عاقلة عالمة قابلة للوحی والا لها معصومة  
 بودن ایشان پاک و پاکیزه و عاقل و عالم و قابل وحی و الهام بودن و معصوم  
 فیاضه علی ما تحتها من ائمة ولها ائمة من بعد هلا فطرة لشرایعها  
 و فیض ربانی بر زیر دستان از امت خود و وراثت راست ایمان بعد از خود که حافظان نبوت  
 و نقباء و نجباء صرح به الشیخ احمد فی جوامعه و العبد الاثم فی ارشاده  
 و نقیان و بزرگانند تصریح باین نموده شیخ احمد در کتاب جوامع خود و عید ایشم در کتاب خود  
 ولا یخفی علی ذی لب کفره و زاد الخان فی الطنبور نغات اخرف قال ان  
 و مخفی نماند بر هیچ صاحب کفر انقول و زیاده نموده است خان در طنبور نقمائی دیگر پس گفته بدستی که  
 محمدا تنزل و قطور فی کل مقام فی صورة کل نوع فینبی فیها و یبلغها  
 محمد تنزل بفرایه و کونا کون می شود در هر مقامی بصورت هر نوعی پس پیغمبری میکند در انصورت و تبلیغ  
 فانهم قد یظهرون فی صورة الجمادات والنباتات والحيوانات و صور  
 زیرا که گاهی ظهور میکنند در صورت جمادات و نباتات و حیوانات و صورهای  
 بنی آدم سعیدهم و شقیهم و به قال الشیخ احمد فی موارد من کتب منها  
 بنی آدم از نیکشان و بدشان و همین کلام قائل شد شیخ احمد در چند مورد از کتب خود که از جمله  
 ما ذکر فی شرح الزیارة فی تفسیر و اجساد کم فی الاجساد و قال ان  
 آنچه ذکر کرده در شرح الزیارة در تفسیر و اجساد کم فی الاجساد گفته بدستی که  
 الائمة قد یظهرون فی احسن صورة لاولیائهم و فی وحش صورة  
 ائمه علیهم السلام گاهی ظهور میکنند در بهترین شکلی برای دوستان خود و در وحش ترین شکلی  
 لاعدائهم ثم ذکر حدیث جابر بن عبد الله فی قول طلحة و قال فی الاستشهاد  
 برای دشمنان خود پس از آن ذکر کرده حدیث جابر بن عبد الله را در قول طلحة در مقام استشهاد



در شرح  
الزبارة در تفسیر  
واجبات کم فی الجہاد  
موجود است  
۱۲

لهذا الحديث حيث ظهر امير المؤمنين عليه السلام في صورة قبيحة هي صورة  
برای این حدیث گفته چنانچه ظهور فرمود امیر المؤمنین علیه السلام در صورت ناپسندی که آن صورت  
مروان ابن الحکم ورمی طلحه بسیم و قتله للاتفاق علی ان طلحه قتل  
مروان بن حکم بود و طلحه را تیری بزد و او را کشت چرا که اتفاق است که طلحه کشته شد  
برمی مروان لکن طلحه لما عاين الموت وكشف عنه غطاءه رای علیا  
به تیر مروان لیکن طلحه چون مشاهده مرگ کرد و برداشته شد از چشم او پرده دنیا دید امیر المؤمنین  
علیه السلام فی صورة مروان ابن الحکم انتهى و صرح به الخان فی انشا  
علیه السلام را در صورت مروان ابن حکم الخ و تصریح باین کرده خان در انشا  
و کفر هذه المسئلة لا يخفى علی مؤمن ومسلم بانه کیف عرف طلحه  
و کفر این سند مخفی نیست بر پیغمبر مؤمنی و پیغمبر مسلمی باینکه چگونه شناخت طلحه  
و رای علیا فی صورة مروان ولم يعرفه الحسن ابن علی حيث قال فی  
در دید امیر المؤمنین را در صورت مروان شناخت آنحضرت را حسن بن علی زیرا که گفت در آن  
مجلس معویة لمروان انت الذی وقفت بین الصّفين و رمیت طلحه  
مجلس معویة بمروان که توئی آنکه ایستادی میان دو لشکر و به تیر زدی طلحه را  
و قتله الفصل الثالث فی الختمیه قالت الامامیه ان محمد ابن  
و بجستی او را فصل سیم در خاتمیت لایمه گویند که خضر محمد بن  
عبدالله صلی الله علیه و اله نبی شخصیه معین جزئی ابن ائمه بنت  
عبدالله صلی الله علیه و اله بنی شخصی معین مشخص است فرزند آئمه بنت  
و هب امتی رسول الله خاتم النبیین ختم نبوته الانبیاء و بکتابه ختم  
و هب که در سنج خوانده بود پیغمبر خدا ختم پیغمبران است ختم شد نبوت او پیغمبران و بکتابه ختم  
الکتاب و حلاله حلال الی یوم القیمة و حرامه حرام کذلک فمن احتمل  
کتابهای آسمانی و حلال او حلال است تا روز قیامت و حرام او حرام است هم چنین پس هر کس که

بانت الحکم بن سنان







فی شرح قصیده عبدالباقی مذکوره فی عشرين ورقاً من اواخر الکتاب  
 در شرح قصیده عبدالباقی که مذکور است در بیت ورق از اخراهای کتاب  
 نقلتها فی السیف المسلول وللخان فی هذا الميدان جولان حیث  
 که نقل کرده ام اورا در کتاب سیف سلول خان را درایت میدان جولان است چه که  
 شبهه الايمان بالانسان وقال انه كان نطفة فی زمن آدم ثم  
 تشبه نموده ایمان را با انسان و گفته که آن یعنی ایمان نطفه بوده در زمان آدم پس از آن  
 صار علقه فی زمن نوح و مضغ فی زمن ابراهيم وعظماً فی زمن  
 علقه شده در زمان نوح و مضغه شده در زمان ابراهیم و عظمی شده در زمان  
 موسى و نفخ فيه الروح فی زمن عيسى وتولد فی زمن محمد صلی الله  
 موسی و نفخ روح در او شده در زمان عیسی و تولد شده در زمان محمد صلی الله  
 علیه و آله فاد توضع من ثدی ولایة الائمة عليهم السلام ولما  
 علیه و آله پس شیر خورده از پستان ائمه علیهم السلام و چون رسید  
 کان اوان فطامه غاب عنه المرضع فودعه لیدی المرییات و هم  
 هنگام از شیر باز گرفتن او پستان شده شیر دهنده را پس واکه اردند آنرا نزد زنان تربیت کنند  
 الفقهاء و صادر مراحتی فی زمن شیخنا فاخذناه من الاماء المرییات  
 و ایشان فقهایند و مراحتی شد در زمان شیخ ما پس و اگر قیم از کنیزان تربیت کنند  
 لتعلمه الادب والسنن واجال فی المقام و اطال فی الكلام ولعب بدنبه  
 برای آنکه تعلیم غایم با و ادب و سنن را و خان جولانی نموده در ان مقام و طول داده کلام را و بزر نموده با پیش  
 والسبب الخ الی الحال الی مقالة قررة عین القزوینیة راقصة بالغنج  
 و سبب خویش تا آنکه مال حال را کشانیده بودی گفته قررة العین قزوینی که در حال قص و عشوه  
 والدلال المختال انکحت و زوجت قد فر من الميدان وقال الخان  
 و ناز بر خود بایده می گفت نکاح و تزویج از میدان بفرار کرده و خان گفته



فی ارشاده ان بعث لا نبیاء والرسل ونصب الحج وانزال الکتب

در ارشادش اینکه بعثت انبیاء و رسولان و نصب نمودن حجتها و فرو فرستادن کتب

کلیها الاثبات الرکن الرابع وهو بمنزلة اصل الکعبة فی مسجد

تمامی برای ثابت نمودن رکن رابع بوده و او بمنزله اصل کعبه است در مسجد

الامامة فی حرمة النبوة فی عالم الارض التوحید فعلی الاسلام السلم

امامت در حریم نبوت در عالم زمین توحید پس بر حال اسلام و اسلام

وقالوا بکفر من انکوا الرکن الرابع وانتم ناصبین و اخوان المکاشرة

و قائل شده اند بکفر هر کسی که انکار نماید رکن رابع را و اینکه ایشان ناصبی اند و برادر بای

وطها و تمیم للقیمة وقال الخان فی اول المجلد الرابع من ارشاده

ای پاک بودن ایشان از باب تقیة و خان گفته اند در اول جلد چهارم از ارشادش

ما هذا لفظ من چگونه بادست قاصرو و نفس ضعیفا ینطلب و

بگردن این خلق منکوس بگذارد که هزار و ده سال

که در جاهلیت غیبت گرفتارند انتهای و تاریخ

کتابه فی ست و ستین فیکون من اول ولادة الحجة و اخلا

کتاب او در شصت و شش است پس میباش از اول تولد حضرت حجة در خل

فی الجاهلیة الی انبلغ قلمه موضع من الکتاب قال کتابی هذا

در زمان جاهلیت تا اینکه رسید قلم او باین موضع از کتابش و گفته که این کتاب من

یعنی الارشاد مطابق لما هو مسطور فی اللوح المحفوظ احرفا بحرف

یعنی ارشاد مطابق است با آنچه نوشته شده در لوح محفوظ حرف بحرف

والسواء مطابق للاصل و قال قرائة کتابی هذا واجبة و قرائة

و سواد مطابق الاصل و قائل قرائت کتاب من واجب است و خواندن

در صفحه دوم از جلد چهارم  
ارشاد العوام  
چاپ تبریز و صفحه  
چهارم چاپ بیسی  
موجود است

در صفحه ۹۵  
از جلد چهارم  
ارشاد العوام چاپ  
تبریز و صفحه ۱۳۸  
چاپ بیسی  
موجود است



القرآن مستحبة وقال من قراء خمسة اوراق من كتابي فكاثما قراء  
 قرآن مستحبات و گفته هر کسی بخواند پنج ورق از کتاب مرا پس چنان است که خوانده  
 التوریه والانجیل والزبور والفرقان وما اتی به الانبیاء من عند الله  
 باشد تورات و انجیل و زبور و فرقان و آنچه را که انبیاء آورده اند از جانب خدا  
 ولا یقصر عباراته عن عبارة السيد میرزا علی محمد بن سید رضا الشیرازی  
 و کمی ندارد کلام او از کلام سید میرزا علی محمدرضا سید رضا شیرازی  
 البرازی فی بیانه النازل الیه من السماء بزعمهم ان لو اجتمع الحن  
 بزاز در کتاب بیان خود که نازل شده بوی و از آسمان بجان خورشان که گفته که هرگاه جمع شوند چنان  
 والانس علی ازیاتو بحرف من حروف لیلان اذا لیا تون بحرف منه  
 و آدمیان بر اینکه پیاورند یک حرفی از حرفهای بیان را در این هنگام نخواهند آورد و یک حرف  
 ابداً الفصل الثالث فی الوحی قالت الامامیه الوحی النازل  
 از آسمان هرگز فصل سیم در وحی امامیه گویند و وحی که نازل شده است  
 الی نبی محمد صلی الله علیه و آله کلام الله تعالی فی القلم الاعلی  
 بوی پیغمبر محمد صلی الله علیه و آله کلام خدای تعالی است در قسم اع  
 فی رسمه القلم فی اللوح المحفوظ وهو معلق فی جبین اسرافیل فیاخذ  
 که نقش میکند از اقلیم در لوح محفوظ که آن او نیخته شده در پیشانی اسرافیل پس میگردد از  
 اسرافیل ویودیه الی میکائیل وهو الی جبرائیل  
 اسرافیل و میرساند از او بوی میکائیل و او بوی جبرائیل  
 وهو الروح الامیر فینزل من السماء الی السماء حتی ینتهی الی الارض فیلقی  
 که او روح دالین است پس فرود می آید از آسمان به آسمان تا آنکه میرسد بوی زمین پس می نازل  
 معناه علی قلب النبی او یتجسد له فیراه بصره ویلقى الفاظه  
 معنی آنرا بر قلب پیغمبر یا مجسم میشود برای پیغمبر که می بیند او را چشم پیغمبر و القا میکند الفاظ

فانزل الی ما میبج



علی سمعه الظاهرة وهو التجلی الالهی للنبی صلی الله علیه وآله  
 بر کوشش ظاهری پیمبر و این است تجلی الهی برای پیمبر صلی الله علیه وآله  
 بکلامه ولذلك تعرضه الغشوة حين ينزل علیه الوحي وقالوا  
 بکلام خود و از این جهت است که عارض میشود و ابراجی میماند که نازل میشود بر او و وحی و گویند  
 لا ينزل جبرئیل بالوحي بعد محمد ابن عبد الله ابن امه الى احد من  
 که نازل نمیشود جبرئیل با وحی بعد از محمد بن عبد الله پس از امه بوی میگوید که خواه  
 امام و غیره و لو كان بحرف واحد وان كان ينزل لامور اخرى  
 امام و خواه غیر او هر چند یک حرف باشد اگر چه نازل میشود برای کارهای دیگر  
 غیر الوحي علی الاوصياء و يؤيد الاولياء في المعنى غير الروية  
 غیر و وحی خدا بر اوصیاء و تأیید می نماید اولیاء را در معنی بیدین چشم  
 وقالت الشیخیه ان الوحي عبارة عن توجه خیال النبی  
 و شیخیه گفته اند بدستی که وحی عبارت است از متوجه شدن خیال پیمبر  
 الى نفسه و نفسه الى عقله و انزال عقله المعانی الى نفسه  
 بوی نفس خود و نیز نفس او بوی عقش و فرد آوردن عقل او معنیها را بوی نفس او  
 و نفسه الى خیاله و العقل هو جبرئیل النازل علیه صرح  
 و نفس او بوی خیالش و عقل همان جبرئیل است که نازل میشود بر او تصریح نموده  
 به الخان فی الارشاد فی المقصد الثالث فی النبوه و قال هناك  
 باین خان در ارشادش در مقصد سیم که در نبوت است و گفته در اینجا  
 ان النبی مهما كان متوجها الى مسئله علمیه كان غافلا عن  
 که پیمبر چون متوجه بوده باشد بوی یک مسئله علمیه نمیباشد غافل از  
 سایر المسائل فیتدرج له العلم شیئا بعد شیء فی الدنیا  
 سایر مسائل پس تدریج حاصل میشود علم برای او چیزی بعد از چیزی در دنیاست

وقالت الشیخیه



والبرزخ وقال كثير ما يسئل عن الأئمة من الأحكام الشرعية  
 وبرزخ وكفته است بسی اوقات سوال ميشد از ائمه از احكام شرعی  
 ولم يكن لهم جواب حتى يلفي اليهم من عقلم فيقصر زمان الالتا  
 كه جوابي نداشتند تا آنكه القاء ميشد براي آن از جانب عقل ایشان پرگناه ميشد زمان القاء  
 ويطول فان قلت فكيف يرمون هؤلاء بالغلو في حقهم وهذه  
 و بطول نیز می انجامیده اگر بگوئ پس چگونه تمت زده ميشوند شیعیان به غلو در حق ائمه و بحال آنکه ایشان  
 خرافاتهم قلت ان التناقض في كلماتهم غير معدودة ولا محدودة  
 خرافات ایشان جواب کوئیم که تناقض کوئیم در کلمات ایشان ناشمار و بی حد است  
 ويقولون يجوز اجتماع النقيضين ولا سيما في ذات الواجب  
 و خود قائلند بجواز اجتماع دو نقيض خصوصا در ذات واجب تعالى  
 وليستدلون بوجود ملك نصفه من النار ونصفه من الثلج  
 و استدلال می نمایند بوجود ملكی که نیمه آن از آتش و نیمه آن از برف است  
 وهذا معروف منهم الفصل الرابع في العصمة قالت الإمامية  
 و این معروف است از ایشان فصل چهارم در عصمت ائمه کوبینه  
 الانبياء معصومون من الكبائر والصغائر عداوسه و اقبل البعث  
 که پیغمبران معصوم اند از کبائر و صغیره چه عمدی و چه سهوی پیش از بعثت  
 و بعد ها و كذلك الأئمة عليهم السلام وقالت الشيخية  
 شدن و بعد از آن پس چنین ائمه عليهم السلام و شیخیه گفته اند  
 يجوز الكبائر والصغائر عداوسه و اقبل البعث و بعد ها  
 که جایز است گناهان کبیره و صغیره بر نبی عمدا و سهوا خواه پیش از بعثت و خواه بعد از آن  
 صرح بالسهم و شيخهم في جوامع الكلم وقال يغيب عنهم الملك  
 و تصریح نموده بر جایز بودن پشوا ایشان در جوامع الكلم و گفته که غایب میشود از نزد ایشان ملک

قالت الإمامية

قالت الشيخية



در صفحه ۹ از جلد  
چهارم ارشاد العوام  
چاپ تیر و صفحه  
۱۳۲ چاپ بمبئی  
موجود است

المسدد وله في المقام تفصيل مصلح ذكرناه في الكتاب الكبير  
که تأیید کننده این است و او را در این مقام تفصیل خنده آورست که ذکر نموده ایم زیرا که کتاب بزرگ  
وقال الخان في الارشاد هذا ما لفظه في المجلد الرابع پس اگر  
و خان گفته در ارشاد آنچه را که این بعینه لفظه اوست در جلد چهارم

خداوند مصلحت اندر ایشان بنماید که از دنیا میرد البتة تقایم مقام از برای این بنماید  
قرار دهد که اقلاد و حفظ شریعت معصوم بوده باشد اگر چه در  
جاهای دیگر معصوم نباشد و فيه کفایة لمن اراد الهدایة  
و در این کلام کفایت است برای کسی که بنای هدایت شد

وهذه العبارة مسطورة في ارشاده المطبوع ببلادة البمبئی وقد  
و این عبارت نوشته شده است در ارشادش که چاپه شهر بمبئی است و تحقیق  
صحیحه هو بنفسه وان كان في بحث العصمة اثبتها لهم وقد قسمها  
تصحیح نموده از خود او اگر چه در بحث عصمت را اثبات نموده برای ایشان و تقسیم نموده

بعصمة عقلیة وعصمة نفسیة ووجودیة وقسمها الشيخ في شرح  
بعصمت عقلی و عصمت نفسی و وجودی و قسمت نموده عصمت را شرح

الزيارة بعصمة ذاتیة وقال بها النبي والائمة وعصمة عرضیة  
الزيارة بعصمت ذاتیة و قائل شده بنصیر بن عیسی و ائمه و بعصمت عرضی

وقال بها في سائر الانبياء ولا يفهم مراده من الذاتیة والعرضیة  
و قائل شده بان درباره سایر پیغمبران و نمی فهمد مقصود او را از عصمت ذاتی و عصمت عرضی

لا هو نفس ولا غيره وهو منسقطاته في اصطلاح الخاصة وقال الخان  
نه خود او و نه دیگری و ان یک از لغز شمای اوست در نزدنستن این اصطلاح خاص شیعه خان قائل شده

بعصمة الركن الرابع الذي تسميته امام الزمان حيث يقول  
بعصوم بودن رکن رابع که امام زمان میبندند چنانکه خود گفته



در صفحه ۹ از خطه  
چهارم ارشاد العوام  
چاپ تبریز و صفحه  
۱۱ چاپ قم  
موجود است

فی ارشاده غیره پس امام غایب بکار مردم نمیخورد مردم  
در ارشادش کمتر امام حی حاضر معصوم میخواهند سیاحتی تفصیلا  
الفصل الخامس فی معراج نبینا محمد صلی الله علیه و آله  
فصل پنجم در معراج پیغمبر محمّد صلی الله علیه و آله  
قالت الامامیه عرج نبینا بجسد الغصری الدنیائی الشرف  
امامیه کونیه عروج فرموده پیغمبر با بدن عنصری دنیائی شریف  
حیا یقضا ناما لم یسنا ناعلا را کبا للبراق مخدوما بجبرئیل و اخوته  
در حال زندگانی و بیداری با لباس و نعین و سواری بر براق و خدمتکار او بودند جبرئیل و برادران  
الی السموات ثم کذلک الی العرش و بتی جبرئیل و براقه عند  
بوی آسمانها پس از آن بهمین کیفیت تا عرش رفت و بمانند جبرئیل و براق در نزد  
سدرة المنتهی فصار برفرفا لی قاب قوسین اوادی علی ماورد  
سدره المنتهی پس از آن سیر نمود بر رفرق تا قاب قوسین اوادی چنانچه وارد شد  
فی نص القرآن و السنته من غیر تاویل و قالت الشیخیه  
در صریح قرآن و احادیث که تاویل بر او نیست و شیخیه گفتند  
بما هو لفظ الشیخ فی رسالته المسماة بالقطیفیه قال انه لما  
چیزیرا که این است لفظ شیخ در رساله خود که نامیده انرا بقطیفیه گفته بدستی که مخفوف  
اراد العروج القی فی کل کرة ما منها فالقی ترابه فی التراب و مائه  
اراده معراج رفتن نمود و بنیادخت در هر کره آنچه را که از جنس آن کره بود پس بنیادخت جنبه خاک خود را در کره خاک و جنبه آب خود را  
فی الماء و هوائه فی الهواء و ناره فی النار و کل قبضة فی تلك  
در کره آب و جنبه هوای خود را در کره هوا و جنبه ناری خود را در کره نار و هر یک از چهار قبضه چنانچه در خود را در کره  
السماء ثم لما رجع اخذ من کل کرة ما القی فیها و صرح علیه  
خود که داشت پس از آن که مراجعت نمود برداشت از هر کره آنچه را که گذارده بود در آن و تصریح کرده بر این

چنانچه امامیه

و قال الشیخیه



فی جمیع کتبه وطم میدان و فی العرصة جولان و من بیانیه تشبیه  
 در همه کتابهای خود و ایشانرا در اینمطبعه میداند است و در اینعرصة جولانی و از جمله بیان اوست تشبیه نمودن  
 المعراج باکل الغذاء و تحلیله و اخراج تغله الی ان یحصل الروح  
 بمعراج را بخوردن غذاء و تحمیل رفتن آن و پیرون انداختن تغل آن تا آنکه حاصل میگردد روح  
 البخاری فی القلب ثم یصعد الی الدماغ و قد صعد بها الخان  
 بخاری نور قلب پس از آن صعود میکند بوی دماغ و بتحقیق صعود داده مرتبه انرا خان  
 فی معراج الغذاء الماکول الی ان جعلها نفساً و عقلاً و فواء اوقد  
 در معراج غذای خوردنی تا آنکه گردانیده انرا نفس و عقل و دل و تحقیق  
 ذکرنا عباراتهم فی الکتاب الکبیر و نقضنا ما ابوموه بزعمهم  
 ذکر کرده ایم عباراتهای ایشانرا در کتاب بزرگ و از هم بریدیم آنچه را که بافته بودند بجان خود  
 و لا حاجة الی تنویفه و بیان خروجه من الدین و من فروع انکارهم  
 و حاجتی نیست به اظهار بدی قولشان و بیان خروج آن از دین اسلام و از فروع انکار ایشان  
 للمعراج الجسمانی انکارهم لشق القمر حیث قال الشیخ فی الموضع المذكور ان المحرق و الالیتیا  
 در معراج جسمانی را منکر بودن ایشانست شق القمر چنانکه شیخ گفته در موضعی آنکه جدا شدن و پیوند شدن  
 فی مادة الفلک ممتنعان و لکن الرسول حجج عن الخلق ضوء القمر  
 در ماده آسمانی محال است و لیکن پیغمبر مخفی نموده از خلق روشنی ماه  
 السماوی و اظهر للناس صورة قمر فی الهواء و شققها فلم یکن الشق  
 آسمانی و نمایاند از برای مردم صورت ماهی در هوا و دوباره کرد آن را پس خورد و پاره شدن  
 فی مادة القمر و جسم و هذا كما ترى صرح به فی مقالة ابی جهم  
 در ماده آن ماه و جسم آن دین مطلب خفا پنجه منی تصریحی است در قول ابو جهم که آنرا  
 حکاه الله تعالی فی قوله و ان یروا آیه یعرضوا و یقولوا هذا سحر  
 حکایت میفرماید خدای تعالی در کتاب خود که اگر ببینید معجزه را اعراض میکنند و میگویند این سحر



فصل اول  
در امامت

مستمر المقصد الثالث في الامامة وفيه فصول خمسة

ثابت است مقصد سیم در امامت و در آن است فصلهای پنج گانه

الفصل الاول قالت الامامية الامامة رياسته عامة

فصل اول کونید امامیه که امامت ریاست عمومی است

الطیة بعهد معهود من الله تعالى واختياره ووصاية

از جانب خدا بر عهدیکه عهد گرفته شده از خدا ی تعالی و با اختیار اوست و وصیت نمودن

النبي ونصه او نص وصيته ومن ضروریات الاثني عشرية کونهم

پیغمبر و فرمان صریح آنحضرت ایقان صریح وصی اوست و از ضروریات مذهب اثنی عشری است بودن آن

اثني عشر رجلا لا يزا اد عليهم ولا ينقص عنهم احدا ويجب كونهم

برزگواران دوازده مرد نه زیاده میشود بر عدد ایشان و نه کم میشود از ایشان کسی و واجب است بودن ایشان

قرشياها شميّا طالبيّا علويّا فاطميّا ومن بعد الحسن حسينيا

از قریش و بنی هاشم و از نسل ابی طالب و علی و فاطمه و پس از امام حسن از نسل امام حسین

لا يجتمع في اخوين من بعد الحسين عليهما السلام وواحدًا بعد

و جمع نمیشود امامت در پیچ برادری بعد از امام حسین علیهم السلام و هر یک بعد از

واحد فيهم ولده يرثها ولد عن والده الى ان ختم الامر بالثاني

دیگری است پس امامت در اولاد او است که میراث می برد هر پسر از پدر خود تا آنکه ختم امر امامت با امام

عشر المغيب هو الحجة ابن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى

دوازدهم که غایب است و اوست حجة بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی

بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب

بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب

طالب عليهم السلام ذرية رسول الله وهذا الثاني عشر حجة

طالب علیهم السلام که از ذریه رسول خداست و این امام دوازدهمین زنده است



الدنیا مرزوق فوق الارض تحت السماء یا کل ویشرب ینکح و هو  
 دنیا روزی میخورد بر روی زمین در زیر آسمان میخورد و می آشامد و نکاح می نماید و آن  
 شخص واحد روحاً و جسماً و سنه الشریف الیوم الاحد الثاني من  
 حضرت شخص واحد است بیک روح و یک جسم و سن شریف بزرگوار امروز که روز یکشنبه و دیم روز  
 شهر جمادی الاولی مرتبه الف و سبعة و اربعون عاماً یحفظه الله  
 ماه جمادی الاولی از سن ۱۳۲۳ است هزار و چهل و هفت سال است نگاه داری میکند خدا  
 به دینه و میسک به السماء و ارضه و هو قطب الزمان و امام  
 بود دین خود را و بر پا میدارد ابو آسمان و زمین خود را و اوست قطب زمان و امام  
 الزمان الذی من مات ولم یعرفه مات میتة الجاهلیة ومیتة  
 زمان که هر که بمیرد و نشناخته او را مرده خواهد بود بدون جا میست و بدون  
 کفر و نفاق من ادعا من بعده الامامة لنفسه او لغيره فهو اما  
 کفر و نفاق پس هر که ادعا کند بعد از آنحضرت امامت را برای خود یا برای دیگری پس آنکس یا  
 ولد الزنا و ولد حیض او مطعون فی عجانه و له علیه السلام  
 زنا زاده است یا ولد حیض یا دست بُردی به دُبر او شده و بگفته آنحضرت علیه السلام  
 ظهور بعد غیبت من مکة بیت الله الحرام بعد الصیحة من جبرئیل  
 ظهور است پس از غایب بودنش از مکة که بیت الله الحرام است بعد از صیحه و ندائی از جبرئیل  
 و خروج السفیانی من الامة یملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت  
 و بعد از خروج سفیانی که از بنی امیه است پر میکند زمین را از عدل و داد و بمیچنیکه پر شده  
 ظلاً و جوراً و لا ظهور الا له و لا مکان لظهوره الا مکة و علامة  
 از جور و ستم و هیچ ظهوری نیست مگر برای او و هیچ مکانی برای ظهور او نیست مگر مکة و نشانه  
 الحتمية التي لا بد فيها الصیحة و السفیانی و خروج الدجال و نزول  
 یقینی که لابد منه است ندای آسمانی و آمدن سفیانی و خروج دجال و فرود آمدن



العیسی علیه السلام من السماء الى الارض وهو لاء الاثنی عشر

عیسی علیه السلام است از آسمان بوی زمین داین دوازده امام

معصومون کعصمة الثبی ولو خلت الارض ولا احد منهم

معصومند مثل معصوم بودن پیغمبر و اگر خالی باشد زمین و هیچیک از ایشان نباشد

لساخت الارض بل هاهنا وهم عباد مربوبون مکرمون لا یسبقونه

بر آینه فرو میرد زمین اهل خود را و ایشان بندگان هستند مخلوق و کرامی پیشی نمی گیرند بر خدا هیچ

بالقول وهم بامرہ یعملون یسئلون الله فیخلق ویسئلونه

کفایتی و ایشان بفرمان خدا کار میکنند سوال میکنند از خدا پس خدا می آفریند و سوال میکنند

فیرزق هذا اعتقادهم علیه نھی و علیه نموت و علیه نبعث

از او پس روزی میسر این است اعتقاد داریم که بر آن زنده ایم و بر آن میمیریم و بر آن محبوس خواهیم شد

انشاء الله اللهم هذه امانتی عندک فردّها علی عند فانی

انشاء الله تعالی بار خدا یا این اعتقاد امانت من است نزد تو پس بازگردان آنرا بر من در روز

و فی قبری و مبعثی و صراطی و میزانی لکی ادخل بها الجنة و

در قبرم و حشرم و صراطم و میزانم تا آنکه بسبب آن داخل بهشت شوم و

ابد بها من المثار امین یارب العالمین بمحمد و اله الطاهرین

دور شوم بر آن از آتش ایمن یارب العالمین بحق محمد دال پاکان

المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین من الان الی یوم

و معصومان او صلوات خدا باد بر آنها و ایشان از حال تا روز

الذین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین و قالت الشیخة

جزا و لعنت خدا باد بر دشمنان تمامی و شیخه گفت اند

ان الامام الزمان غیر الائمة الاثنی عشریه و لا بد فی کل زمان

برستی که امام زمان غیر ائمه اثنی عشر است و لابد است در هر زمانی

وقالت الشیخة



عن امام غیر هم و هذا صریح کلماتهم كما صرح به العبد الاثم  
از بودن امامی غیر ایشان و این صریح کلمات است چنانکه تصریح نموده بن عبد ایشم  
فی فوائد السبع فی شرح الحیط لجابر بن زید و صرح فی سبعة  
در رساله فوائد سبع که در شرح حدیث حیط جابر بن زید است و تصریح نموده در مبحث  
عشر مواضع منها بقوله فامام الزمان غیر الائمة الاثنی عشر  
موضع ازان بگفته خود که پس امام زمان غیر دوازده امام میباشد

وقال في المجلد الرابع من ارشاده مما يقرب من خمسين ورقا في  
و گفته در جلد چهارم از ارشادش در قریب پنجاه ورق

كلها استدلال بان الامام الغائب لا يكتفى به وهذا صریح  
در همه اینها استدلال میکند باینکه لام غایب کفایت نمی کند و این است صریح  
پس حیا محمد خدای نادیده اکتفا نمیتواند نمود بامام غائب هم اکتفا نمیتواند نمود و قال فی موضع آخر  
استاد غایب چگونه ترتیب شاگرد میتواند نمود الفصل الثانی

والثالث في ان الائمة

تختصر فی بنی هاشم و فی اثم اثنی عشر لا زاید ولا ناقص  
منحصر اند در بنی هاشم و در اینکه ایشان دوازده نفر اند نه زیاده و نه کم

قالت الامامیه يرثها ولد عن والده واولوالارحام بعضهم

امامیه گویند میراث میرد امامت از فرزند هر امامی از پدر خود و صاحبان خویشی در بعضی

اولی ببعض فی کتاب الله وان عدّة الشهور عند الله اثني

از ایشان اولی بیشینه بعض دیگر در کتاب خدا دوازده ماه است که شمار ماهها نزد خدا دوازده

عشر شهرا في كتاب الله يوم خلق السموات والارض

ماه است در کتاب خدا روزیکه آفریده آسمان و زمین را

در صفحه ۹  
از جلد چهارم  
العوام چاپ تبریز  
و صفحه ۱۱ چاپ  
بمبئی موجود است

در صفحه ۱۰  
از جلد چهارم  
ارشاد العوام  
چاپ تبریز و صفحه  
۱۸ چاپ بمبئی  
موجود است  
قالت الامامیه



وقالت الشيخية

اربعة منها فلا تظلموا فيمن انفسكم وقالت الشيخية  
 چهار از آنها بوده پس ستم نکنید در آنها خود را  
 ايضا لا ينحصر في بني هاشم ولا في العلوي ولا الحسيني بل ولو  
 نیز که ائمه منحصر نیستند در بنی هاشم و نه در اولاد علی و امام حسین و بلکه هر چند  
 كان مطيرفيا او تركا بنا يعد من ذرية الحسين لان الحسين  
 که مطیرفی یا ترکا نباشد شمرده میشود از ذریه حسین و زیرا که حضرت حسین  
 امر المؤمنين كعلي صرح بذلك الخان في ارشاده في مواضع  
 مادر مؤمنان است مثل علی تصریح نموده باین مطلب خان در ارشادش در مواضع  
 كثيرة وقال فيه في تفسير وازواجه امهاتهم پس انما اطرها  
 بسیاری در گفته در آن در تفسیر آیه و ازواجه ائمه ائمتهم  
 زنان پیغمبرند و امیر المؤمنین امر المؤمنين حقیقی است  
 و در اخوت زن پیغمبر منحصر است بعلی بن ابیطالب  
 و صرح به في حواشيه على القرآن المجيد في تفسير الآية  
 و تصریح کرده باین در حاشیه نما که بر قرآن مجید نوشته در تفسیر آیه  
 المذكورة الفصل الرابع في اعصمتهم كعصمة النبي صلى الله  
 مذکوره فصل چهارم در اینکه معصوم بودن ائمه مثل معصوم بودن پیغمبر  
 عليه واله قالت الامامية يجب ان يكون الامام معصوما  
 علیه و آله و آله است امامیه گویند واجب است که بوده باشد امام معصوم  
 من الله والمراد من العصمة هي الامتناع الاختياري بالله عما  
 از جانب خداوند و مقصود از معصوم بودن بازداشتن خود است از روی خستیا خود با عانت خداوند  
 حرم الله و كرهه عمدا و سهوا و قالت الشيخية تر بما سبق  
 حرام نموده اند از آنها و مکرده نموده اند خواه عمد خواه سهوا و شیخیه گفته اند بخو که گذشت

در صفحه ۱۵۳  
 از جلد سوم رساله  
 العوام چاپ تبریز  
 و صفحه ۱۵۴ چاپ  
 بسبب موجود است

قالت الامامية

وقالت الشيخية



لفظه من الخان وهو مستلزم ان لا يكون الامام معصوماً في  
 نقل عبارت ان از خان و آن لازم دارد که بنوده باشد لام معصوم  
 نفسه فقط لو كان في الاحكام الشرعية فانه يقول ولو  
 نفسه و بس اگر بنوده باشد در احکام شرعی بنوده باشد زیرا که او میگوید اگرچه  
 بمعونة السّائرين و اما في غير احكام الشرعية فلا فانه  
 باعانت سائرین بنوده باشد و اما در غیر احکام شرعی پس نه زیرا که  
 يقول اكر چه در جاهای دیگر معصوم نباشند  
 كفته و هذا يشمل الكبائر والصغائر و عهداً و سهواً حال  
 و این کلام او شامل می شود کنان کبیره و صغیره عهدی و سهوی را چه در حال  
 الامام و قبلها و صرح شیخهم بان الحسن و سایر الائمة  
 امامت و چه پیش از آن و صریح گفته شیخ ایشان که امام حسن و سایر الائمة  
 كانوا عالمين بوجود السّم قبل تناولهم اما حين التناول  
 و اما بودند به بودن زیر پیش از تناول نمودن آن اما در حين تناول نمودن  
 فغاب عنهم الملك المسدّ فتناولوا بالشرب وغيره  
 پس غایب شده از ایشان ملک که مؤید ایشان است پس اقدام می نمودند با شرب و غیر آن  
 وقال بالاسهاء والافنامة في النبى وانت تعلم ان  
 و قائم شده بهر اقسام و بخوابیدن در پیغمبر و تو میدانی که  
 هذا خلافا لاجماع فعلا محصلاً و منقولاً متواتراً و از نسب  
 این خلاف اجماع است فعلاً باجماع محصور و اجماع منقول متواتر اگرچه نسبت داده شده  
 الى بعض الاقدمين والله اعلم بمراة الفصل الخامس قالت  
 به بعضی از قدماء و خدا دلالت بمقتضای بعضی فصل پنجم

در صفحه  
 ۹۴ از جلد چهارم  
 ارشاد العوام چاپ  
 تبریز و صفحه  
 ۱۳۲ چاپ بیستی  
 موجود است  
 ۱۲

قالت الامامية



الامامية لا يشترط في الامام ان يكون حاضرا ظاهرا مبسو  
 اياميه كويند که شرط نيت در لام ايکه حاضر بوده باشد و ظاهر و مبسوط  
 اليد ذاتصرف ظاهراني بل لا تخلوا الارض من حجة الله اما  
 اليد و صاحب تصرف ظاهري بلکه بايد خلا نماند زمين از حجة خدا که يا  
 ظاهر مشهور او غائب مستورا کی لا يبطل حججه و تديانها  
 ظاهر و هويدا باشد و يا غائب و نا پيدا تا آنکه باطل نشود حجتها و بيانها و او  
 ولا يظل اولياؤهم و قالت الشيخية يجب ان يكون  
 و كراهة نشوند حستان آنها و شيخية گفته اند واجب است که امام  
 ظاهرا با رزا يعرف فلا فائدة في الغايب بل الامام الغايب  
 ظاهر و هويدا باشد که شناخته شود پس فايده نيست در لام غايب بلکه امام غايب  
 كالرسول الميت وهذا كثير في عبارات الخان في الارشاد  
 مانند پيغمبر مرده است و اين بسيارست در عبارتهاي خان در ارشاد  
 وقد اشترنا اليها سنا بقا و من اراد التفصيل فليرجع الى كتابه  
 و تحقيق اشاره نموديم بانها در سابق و مر که تفصيل خواهد پس مراجعه كنند بكتاب  
 او كتابنا المقصد الرابع في المعاد وفيه فصول خمسة  
 يا كتاب مقصد چهارم در معاد و در ان پنج فصدست  
 الفصل الاول قالت الامامية ان المعاد في المعاد هو  
 فصل اول اياميه كويند آنچه بر كشتني است در محشر خود  
 الانسان ببدنه الشخص الدنيا وى و روحه و البدن هو  
 انسان است با بدن شخص دنيا وى و روحش و بدن همان است  
 المخلوق من العناصر التي هي تحت تلك القمر ويقولون ينفع الصور  
 که اخريده شده از عناصري که هي تحت فلک قمر است و كويند که دمیده ميشود در صور

في حاشية الشيخية

در نسخه ۹  
 از جلد چهارم ارشاد  
 العوام چاپ تيز  
 و صفحه ۱۱ چاپ  
 بمبئي موجود است

قالت الامامية



فيموت كل من في الارض ويفنى كل من في السموات فاذا

پس همه و تمامي هر که در زمين است و فاني ميشود تمامي هر که در آسمانهاست پس چون

اراد الله انشا هم انشاء الثانية احى الله اسرافيل بكلمة كن

اراده نمايد خداوند زنده نمودن آنها را در نشاء آخرت زنده ميكرد ان شاء الله اسرافيل را بکلمه كن

فيلتقم الصور ويقول في صورة ايها العظام البالية والاعضاء

پس بدان ميگيرد صور را و ميگويد در صورش اي استخوانهاي پوسيده و اعضاي

المتفرقة والشعور المنفصلة هلموا الى العرض على الله تعالى

از هم پاشيده و موهاي جدا شده بشتابيد بسوي محضر خداي تعالى

وقبل ذلك يزلزل الارض فيجتمع تراب الودحانيين في قبورهم

و پيش از اين ميلزد زمين پس جمع ميشود خاک روحانيان در قبرهايشان

لا يعزب عن علمه مثقال ذرة فيمطر من المزن اربعون

فرد نمي ماند از علم او بقدر ذره پس ميبارد از ابر سفيد چهل

صباحا مطر له ريحة المني فيغرق الارض فيتكلم اسرافيل

صبحا باران که او را بوي مني است پس غرق ميشود زمين پس تكلم ميكند اسرافيل

ستة كلمات فبكلمة الاول يكون الناس طينا وبالثانية

بشش كلمه پس بگفته اول مردم كل ميشوند و بگفته دوم

يكون الناس صوراً وبالثالثة تستوي ابدانهم وبالرابعة

مردم صورتها ميشوند و بسيم درست ميشود بدنهاي ایشان و بچهارم

يجري الدم في عروقهم وبالخامسة تنبت الشعور وبالسادسة

جاري ميشود خون در رگهايشان و بپنجم تنبست الشعور و بستم

يقول قوموا فاذا هم قيام ينظرون فيعيد الله الخلق سيرة خلق

ميگويد برخيزيد پس در آن هنگام مردم بر پا ايستاده نظر مكنند پس عود ميدهد خداوند خلق را بر روش افرينش



وقالت الشيخية

ابا هم آدم من غير توالد فيبعث الله الموتي من قبورهم وقالت  
 پدرشان آدم بدون زائیده نی پس برمی انگیزاند خداوند مرده گان از قبرایشان و شیخیه  
 الشيخية ان الجسم جسمان والجسد جسدان جسد عنصری  
 گفته اند که جسم دو جسم است بدن دو بدن است یک بدن عنصری  
 دنیاوی و هو مخلوق من عناصر هذه الدنيا التي هي تحت فلك  
 یعنی فلكی دنیائی که آن آفریده شده است از عناصر این دنیا که آن در زیر فلك  
 القمر وهذه تفتي ويلحق كل شيء الى اصله ويعود اليه عود  
 قمر است و این فانی میشود و ملحق میشود هر چیزی به اصل خود و باز میگردد و بان بازگشت  
 مما زجة واستهلاك فيعود مائه الى الماء وهوائه الى الهواء  
 مزوج شدن و مستهلک بودن یعنی بر میگردد جزء آب به آن بزرگ آب و جزء هوای آن بوی هوای  
 وناره الى النار و ترابه الى التراب ولا يرجع ولا يعود لان كالتواب  
 و آتشی آن بوی آتش و خاک آن بوی خاک و بازگشتی ندارد و عود نمیکند زیرا که آن جانی  
 يلقى من الشخص الثاني جسد اصلي من عناصر هور قليا وهو كل من  
 که انداخته میشود از شخص و دویم بدن اصیل است که از عناصر هور قلیا در است و آن شیخ  
 في هذا المحسوس وهو مركب الروح فيقوم للحساب هو الجسد  
 در این بدن ظاهر است و آن است که مرکب روح است و بر میخیزد بر حساب و آن است  
 الذي يتألم ويتنعم وهو الباقي وبه يدخل الجنة والنار وهذه  
 آن بدنی که در عالم می افتد و به نعمت میرسد و آن است که نماندنی است و بان دوزخ و بهشت  
 المقالة منهم متكررا في الكتب من غير عدد و ما سطرناه من عين  
 گفتار از ایشان مکرراست در کتبشان بیشمار و آنچه را که نوشتیم از خود  
 عبارة ابن هقير في شرح الزيارة و عبارة لهم مسطورة في  
 عبارت پیر هقیر در کتاب شرح الزیارة و عبارت ایشان مذکور است در



السيف المسلول مع اجوبتها وشبههم في المقام شبه  
 كتاب سيف المسلول، اجوابهايش وشبهه را اينها در اين مقام مانند شبهه  
 منكوري لا بنياء كاميته ابن خلف وغيره قال الله تعالى وضرب  
 اناسك منكرين غير ان بودند مثل امية بن خلف وغير او چنانچه قول حق تعالى است وبرز  
 لنا مثلاً ونسئ خلقه قال من يحيى العظام وهى وميم ولا  
 از بر ارايش و فراوش نموده آفرينش خود را گفت كه زنده خواهد كرد استخوانها را كه پوسيده است  
 حاجة الى بيان فساد هذا القول فانه كافر لانكاره  
 احتياجى نيست ببرى بيان خرابى اين قول زيرا كه او كافراست بجهة انكار او

الضرورة صريحاً الفصل الثانى قالت الامية ان الروح  
 ضرورية راصحاً فصل دوم الامية كويند بدستى كه روح

تعود الى بدنه الدنيا في القبر ويسئل عنها فيه قال الله  
 بر ميگرد بدنه دنياي در قبره و سؤال كرده ميشود از ان در قبر كه قول حق  
 تعالى وكل انسان الزمناه طائره في عنقه ونخرج له يوم القيمة  
 كتابه است و هر انرا مى گيريم صحيفه اعمال او را در كردنش ميرود مراد ايم بجهت او در روز قيامت  
 كتابا يلقيه منشورا اقر كتابنا وقال الشيخة  
 كتاب را كه مى بايد انرا باز شده كه بخوان كتاب خود را انرا افزايد و شيخه گفته اند

السؤال عن الروح والجسد الهو قلياني يعنون البرزخي ويخالفون  
 كه سؤال از روح و جسد هو قلياى است و مراد استن برزخى است و مخالفان  
 الاماميه في عالم احكام القبر ويولون كتابة الاعمال بالسبابة  
 با اماميه در عالم احكام قبر و تاويد ميكنند نوشتن اعمال را بابت سبابت  
 و ريق الفم على الكفن بما ذكره في كتبهم نقلنا ما في الكتاب الكبير  
 و اب دمان بر كفن با نچيزه كه ذكر كرده اند از در كتابها خود نقل كرده ايم انما در كتاب بزرگ

قالت الاماميه

وقالت الشيخة



قالت الامامية

# الفصل الثالث قالت الامامية عالم البرزخ متوسط بين

نصر سيم لایته کونند عالم برزخ عالم وسطی است میان

الدنيا والاخرة والارواح فيها على اقسام ائمة مؤمن ما حض

دینا و اخرت و ارواح در آن عالم بر قسمی میشوند یا مؤمن خالص

الایمان فيكون روحه في الجسد البرزخي في باطن وادي السلك

الایمان است پس میباشد روح او در بدن برزخی در اندرون واد رسد

وهي الجنة المذاهمتان او ما حض الكفر فيكون معذباً

که انت برشت بداهمتان که مذکور است در قرآن یا خالص الکفر است پس معذب میباشد

في باطن برهوت او مستضعفا فيلبي عنهم فيكون ارواحهم فوق

در واد برهوت یا مستضعف است پس آنان را ثواب عطا نیست و برزخ پس از ارواح آنها

فتورهم الى يوم القيمة فعالم البرزخ دار جزاء لا تكليف فيها

در قیامت ایشان تا روز قیامت پس عالم برزخ دار جزاست که تکلیفی در آن نیست

الالبلة والصبيان بما ورد من انما يؤجج لهم نار فيكلفون بالدخول

کر بر ابلهان و نابالغان بخو که وارد شده که برافروخته میشود بر آنها آتشی و تکلیف گرد میزند بر آنها

فيها فمن دخلها صارت عليه برد او سلاما ومن لم يدخلها

شدن در آن پس هر یک از ایشان که داخل شد بر او خنک و سلامت و هر که داخل نشود

ادخل فيها كرها وقالت الشيعة هي دار الرجعة فاذا اجتمع

داخل فيها کرها و قالت الشیعه هي دار الرجعة فاذا اجتمع

واحد سيكتند او در آن بگراهد و شیخه گفته اند که برزخ عالم رجعت است پس تشکیک جمع شوند

فيها افراد اين ادم مقام الحجة فيها بالامر و ظهر الدين كله فهناك يعبد الله

در آن افراد اولاد آدم بر یکسوار حجت غیرلام در آن عالم امر الهی و ظاهر شود دین تمام پس در اینجا عبادت

بغير شرك وقد نقلنا عبايهم هنا وفي الكتاب الكبير الفصل الرابع

که در آن شریک و کفر و تحقیق نقل نموده ایم عبارت ها را در این کتاب بزرگ تصدیق

قالت الشيعة



قالت الامامية

قالت الامامية ان الثواب ثوابان ثواب اختصاص و ثواب  
 اعميه كويند که ثواب دو قسم ثواب است يك ثواب مخصوصي و يك ثواب  
 استحقاق وان الانبياء و الائمة عليهم السلام لهم ثواب  
 استحقاق و بهرستي که پيغمبران و ائمه عليهم السلام مرثيان رست ثواب  
 الاختصاص بدوا فقاموا بحق الشكر لما من الله عليهم لعلمه  
 مخصوصي از اول خلقت پس استاد که نموده و حق شکر را بجا آوردند از نعمتي که خداوند گذارده بر  
 بما يا تونه اختيارا فاعطاهم جميع ثواب الاخرة استحقاقا  
 بسبب علم او بايچه بجا مي آورند باختيار خود پس عطا فرمود بايشان جميع ثواب اخيرت را از در استحقاق  
 وقالت الشيخية بما هو لفظه في ارشاد الخان قال در بهشت  
 شيخية گفتند چيزي را که لفظ ان در ارشاد خان اين است گفت

قالت الشيخية

در جرده مقام هست که بان مقام غير رسند مگر صابروان بر محنتها و کشته  
 شدن آنها و اسير شدن آنها و پايمال شدن آنها حال چکند يا طلب آنها را بکنند  
 يا نکنند اگر بکنند اعظم درجات سلطنت نخواهد داشت ايشان هم  
 با ساير رعيت مساوي باشند ايشان هم خيمها بزنند و چهار اسير  
 کوسفند بچرانند و هذه مقالة في فصل اسرار الشهادة في  
 دین است مقاله او در فصل اسرار شهادت در

بيان شان سيد الشهداء كما نالهم يسمع الحديث الذي خاطب  
 بيان شان حضرت سيد الشهداء کويان شنيده است حديثي را که خطاب نموده  
 الله الحسين ما حمت عليك الشهادة الى قوله ولا ينقص من  
 خداوند امام حسين را که واجب کردم بر تو شهيد شدن را تا آنکه فرمود و کم نمیشود از  
 در جت شي و في معناه اخبار متظافرة الفصل الخامس  
 درجه نو چيزي و در معني اين حديث احاديث بسيار  
 فصل پنجم

قالت الامامية

قالت الامامية



ان الصراط جسم وجسمه ودد علی جهنم الجسمانیة بصفاته  
 اینکه صراط جسم است و جسم است کشیده شد بر روی جسم جسمانی با صفا  
 المذكورة فی الكتاب والسنة وقالت الشیخة ان الصراط و  
 المذكور است در قرآن و جبار و شیخه گفتند که صراط  
 المیزان والوسيلة کلها مؤلة معنویة غیر جسمانیة و عبا یوهم  
 و میزان و وسیله تمامات وید دارند و معنویند نه جسمانی و عبارتشان  
 صریحی فی الارشاد و غیره من کتبهم المقصد الخامس فی تکلیف  
 صریح است در کتاب ارشاد و غیره از کتب ایشان مقصد پنجم در تکلیف  
 الناس فی زمان الغیبة الصغری والكبری قالت الامامیة کان  
 مردان در زمان غیبت منبری و کبری لایمیه گویند که بوده است  
 للامام الثالث عشر فی زمن الغیبة المسماة بالصغری نواب  
 از برای امام دوازدهم در زمان غایب بودنش که نام آن غیبت منبری است نوابان  
 مرضیون و سفراء محمد و حون منصوصون علیهم واحد بعد واحد  
 مرضی و سفیرانی مسموع که نفر رسیده بود بر ایشان هر یک بعد از دیگری  
 و هم اربعة عثمان بن سعید و ابنه محمد و ابی القاسم حسین بن  
 و ایشان چهار نفر اول عثمان بن سعید دوم پسر او محمد سیم ابو القاسم حسین بن  
 روح و علی بن محمد السمری و بعد وقعت الغیبة الکبری و فوض  
 روح چهارم علی بن محمد السمری و پس از آن واقع شد غیبت کبری و اکتفا  
 الامر الی رواية الاخبار والاحادیث والفقهاء العارفون بالاحکام  
 کار را و این خبر و احادیث و فقهاء عارف به احکام  
 و عرفوا بالصفات المروریة عن ائمتهم التي هی مذكورة فی کتب  
 و معرفت ایشان باین صفات است که روایت شده از ائمه که مذکور است در کتب

تفاوت ایشان

بابت امامیة



وقالت الشيخية

الاجبار والفقه في القضاء وقالت الشيخية تراد في كل  
 اخبار دفقه در مسند حكومت شرعية و شيخية گفته اند كه ناچار است در هر  
 زمان من امام زمان غير الائمة الا ثني عشر و لهم في هذا المقام  
 زمانی از بودن امام زمانی غير از دوازده امام عليهم السلام و ایشان را در این مقام  
 متناقضات شتى فتارة يعبرون بالشيعة وتارة بالنقباء  
 تناقض كويها بسيات پس جائے تعبیر می کنند شیعه و کاهى به نقباء  
 والنخباء وتارة بالركن الرابع وتارة بالباب تارة يفرقون  
 و نجباء و مرتبة برکن رابع و دفعه بباب دكاهى تفاوت میدهند  
 بينهم وجعلوا معرفة الركن الرابع اصلا من اصول الدين و  
 میان اینها و قرار داده اند شش ختن ركن رابع را اصلى از اصول دين و  
 نسبوا منكره الى التا صيد و تناقضوا فى القول فقالوا ان هذا  
 نسبت داده اند منكر ركن رابع را بناصبی بودن و تناقض كونه گفته اند كه اين  
 الركن من الايمان كان مخفيا حتى اظهره الشيخ احمد ثم السيد  
 ركن از ايمان پنهان بود تا انكه ظاهر نمودار شيخ احمد پس سيد  
 كاظم ثم كريم خان فمن لم يعرفهم ولم يحجهم مات ميتة جاهلية و ميتة  
 كاطم پس از ان كريم خان پس هر كس كه نشناختند ایشان را و دوست ایشان نباشد و بميرد بجاهليت  
 كفر ونفاق ثم تفرقت كلماتهم من بعدهم على اشخاص كثيرين  
 كفر و نفاق مرده پس از ان جدا شده رأيها بر ایشان بعد از اين سه نفر بر اشخاص بسيارى  
 فتفرقوا اياما دى سببا كلما دخلت امة منهم لعنت اخوى الا ان اكثرهم  
 و متفرق شده اند بابت جدايى قوم سببا آنچه مى رانند كه هر از اينها لعنت مى كنند و ديگر را كه اكثر آنها  
 اجتمعوا على محمد خان حسب ما وصى اليه ابوه وقالوا فى صفات  
 جمع شده اند بر دور محمد خان بحسب وصيتى كه به او شده از پدرش و قائم شده اند در صفات



الركن الرابع ما لا يقصر عن صفات الرسل ولا تمت قال رحيم خان  
 ركن رابع آنچه را که کمتر نیست از صفات پیغمبران و امامان علیهم السلام رحیم خان  
 فی منظومه هدایة الصبیان تألیفیه که رحیم خان قد رتشان  
 گفته در کتاب منظومه که در هدایة الصبیان که تألیف پدرش کریم خان است  
 قدرت یزدان بود و قال لهم السلطنة على العالم والقدرة الالهية  
 گفته که برای ایشان است تسلط بر عالم و قدرت خداوندی  
 على التصرف فيما يشاؤون وامثال ذلك ويقولون صريحاً بوجود الباب  
 بر تصرف کردن در آنچه بخواهند و مانند این و قول صریح ایشان است که باب برابر  
 للامام و ان كانوا ينفونه عن السيد ميرزا علي محمد الشيرازي  
 امام است اگر چه نفی نموده اند باب بودن را از میرزا علی محمد شیرازی  
 فالنزاع في الموضوع دون الحكم واعلم استقصاء فلا تهم  
 پس نزاع در تشخیص موضوع است نه در حکم آن بدان که با خبر رسیدن لغزشها  
 مناقضات هم غیر ملایمه و قد جمعنا كثيرا منها في كتاب المسمى بالسيف  
 تناقض کوئی ایشان نیست و جمع کرده ایم بسیار از آنها را در کتاب خود که اسم آن  
 السلول و هذه بنده منها حوزتها معجلا في ثمان ساعات من  
 السلول است داین پاره از آن است که تحریر نموده ام با تجرید و ربست ساعت از  
 اليوم الاحد الثاني من شهر جادى الاولى من سنة المحدث الاول  
 روز یکشنبه دوم از ماه جمادى الاول از سنة المحدث الاول  
 و آخر او قد فرغ مصنفه الحاج محمد رضا بن علي نقی الهداني عفي عنهما في يوم المذكور  
 و آخران و فارغ شد مصنف این نسخه محمد رضا بن علی نقی الهدانی عفی عنهما در روز مذکور  
 حين اقامته ببلد عسکری بن علی ساکینها الامامین السلام  
 هنگام اقامه در بلد عسکری بن علی ساکنان امامین السلام

این مطلب  
 در جلد چهارم از  
 العوام در صفحه  
 چاپ نیز در صفحه  
 چاپ بمبئی موجود  
 ۱۲



# مطبوعات جدید

موجودہ در نزد آقای حاجی شیخ علی محلاتی حائری مدنی محلہ چور کلی ہر کس  
در اغب باشد با کتابهای دیگر از مطبوعات مصر و ایران طلب نماید

رسالہ سیصد و پنچ مسئلہ از جناب میرزا  
دعوت الحسنی در اربعہ اعمال ۲۴ ساعت شبانہ روز  
شفاء الصدور فی شرح زیارۃ العاشور  
شرح تحریر از علامہ حلی  
ہدیۃ النملۃ الی مرجع الملۃ  
دیوان مرحوم سید جیدہ حلاوی زیو طبع  
مناقب ابن شہر آشوب ما زندانی زیو طبع  
لسان الصدق فی الرد علی النصاری  
مبتدای المرید فی ادب المفید والمستفید  
جواہر السنن فی الاحادیث القدسیہ  
بذر مشعشع در حال ذریہ موسی مبرقع  
مثنوی تبیین الخواطر فی احوال المسافر  
مثنوی نان و حلوائی شیخ بہائے  
اب حیات در قوہ باہ  
سراج المنیر در اخلاق  
زاد المتقین در طہارۃ و صلوٰۃ و زکوٰۃ و خمس و حج  
کلمہ طیبہ در اخبار و احادیث و حکایات صادقہ  
دیوان شمس مغربے  
سہائیل ایمان از ملا عبد الرزاق



